

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - بیست و سوم اپریل 2013

اصطلاحات عامیانه کابلی

(قسمت اول)

ترکیبات زیبای عامیانه کابلی

(بخش نهم)

پیش از گذر به اصل مطلب و تقدیم بخش نهم اصطلاحات عامیانه کابلی، خواهشی درویشانه از حضور اشرف دوستان و خوانندگان عزیز این سلسله دارم و آن این که: چون این سلسله را از حافظه و یا از روی یاددشتهایم مینگارم، که هر دو پریشانند و بدون شک خلاء ها و کمبودهای فراوان در طرح و احصای ساحات استعمال کلمات سراغ خواهد گشت، ازینرو دور از لطفِ کریم دوستان و علاقه مندان نخواهد بود که به یاری این مسکین رسیده، نه از اشارات تصحیحی دریغ فرمایند و نه از یادآوری کمبودها و خلاء ها در هر قسمت!!! کاری را که سر دست گرفته ام - و از ته دل آرزومندم که روزی به اتمام و ثمر رسیده و مأخذی برای تدوین "فرهنگ اصطلاحات کابلی" گردد - هنوز قوام و انسجام نیافته است. ایمان دارم که این کار به مرور زمان و وقتی بیست سی قسمت آن تقدیم گردید، مسیر اصلی و مُثَقَّن خود را خواهد یافت. حَجَم کار را درست تخمین کرده نمیتوانم، مگر با یک برآورد سطحی و به فرموده شاعر شیرینکلام و دلسوخته، مرحوم عشقوری، «بدین تمکین که ساقی باده در پیمانہ میریزد!!!»، گفته میتوانم که در حد سه صد بخش و قسمت و شاید هم بالاتر از آن خواهد رسید. قسمتهای اول گویا حکم مرحله امتحانی و مقدماتی را دارند.

و عرض دگر این که:

در تدوین این سلسله قلم را آزاد میگذارم و مانعش نمیشوم که به سیر و هواخوری تاریخی و گرامری هم برود. نتیجه این میشود، که بعضاً از "پلتن کرده، باجه خانه ئی زیادتر گردد"؛ یعنی مثلاً شرح گرامری بر شرح لغوی چربی کند!!! اما بعد:

بهر/ بار/ دفعه / کرت:

بی لزوم نیست که درینجا گذر کوتاهی کنیم به دو "هـ" - "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" - و طرز برخورد زبان عامیانه به این دو و مشکلی که ازین ناحیه نشأت میکند. این نکته را ازین رو می آرم و متبازل میسازم، که زبان ادبی و مکتوب دری ازین ناحیه بعضاً متأثر از زبان عوام است؛ و این یکی از موارد نادری ست که با آن سر و کار داریم. به عبارت دیگر:

در حالی که زبان ادبی و مکتوب دری ما در قسمت استفاده از گنجینه پُر و پیمان لغات عامیانه، ننگ کنان طفره میروند، در زمینه برخورد و طرز معامله با دو "هـ" - بدون اینکه بر مشکلاتی بیندیشد که ازین ناحیه بر املائی دری وارد میگردد - بعضاً دنباله رو و پیرو زبان عامیانه میماند. زبان عامیانه کابلی "های ملفوظ" را صریحاً و بشکل "هـ" تلفظ نمیکند، بلکه آن را یا حذف میکنند و یا نظر به حرکت حرف ماقبل یا مابعدش، تحریف میکنند. مثلاً:

- کلمه "بهار" را "بار" تلفظ میکنند(حذف صریح "هـ" ملفوظ).

- کلمه "بهر" را که حرف اضافه و در معنای "برای" است، نیز "بار" تلفظ میکنند(تحریف "هـ" ملفوظ مطابق به حرکت فتحه قبل از آن، به "الف"). مثلاً گوید:

«از بارِ تو ایقدر تکلیف و جفا ره کشیدیم!!!»

(از بهر تو اینقدر تکلیف و جفا را کشیده ام!!!)

و جلیتترین مثال در زمینه، ترکیب بسیار معمول "بار مثال" است که در زبان ادبی نیز شیوع دارد و در اصل خود "بهر مثال" (برای مثال) میباشد، که معادل قید عربی "مثلاً" استعمال میگردد. ترکیب "بار امتیان" (بهر امتحان) مثال برجسته دیگری ست در زمینه.

- کلمه "بهره" را در هیئت "باره" اداء میکنند(تحریف "هـ" ملفوظ نظر به حرکت فتحه قبل از آن، به "الف"). مثلاً زنان پیر کابلی دعای نیک و بد ذیل را نثار میکردند:

"بچیم! مه میگم از زندگیت باره بگری!!!"

(بچیم! من میگویم از زندگیت بهره بگیری!!!)

«الهی! خیر و باره نبینی!!!»

(الهی! خیر و بهره نبینی!!!)

- "هُجُوم" را که کلمه عربی ست، بشکل "أجوم" تلفظ میکند(تحریف "های ملفوظ" نظر به حرکت خود "ه"، به ضمه ای که بر کرسی الف تجسم کرده است).

- کلمه دری "هوش" و مخففش "هُش" را به شکل "أش" تلفظ مینماید(جانشین ساختن "ه" ملفوظ با "ضمه" ای که بر کرسی الف نشسته است). مثلاً زنان به بچه های خود هشدار داده میگفتند:

"أش کنین! ای کار یا او کاره نکنین!!!"

(هش کنید! این کار و یا آن کار را نکنید!!!)

- کلمه دری "مهمان" را "میمان" تلفظ میکند(تحریف "های ملفوظ" مطابق به کسره ماقبلش، به "یای مجهول").

- کلمه "ده" را "دی" تلفظ میکند(تحریف "های ملفوظ" نظر به کسره حرف ماقبلش، به "یای مجهول").

- کلمه "ده" به "های ملفوظ" را در هیئت "ده"، با "های غیر ملفوظ" تلفظ میکند(تحریف "های ملفوظ" به "های غیر ملفوظ").

یقیناً با تعمق بیشتر، به کنج و کنار و حالات دیگر موضوع هم خواهیم رسید، مگر برای بیان مطلب فقط به همین چند نکته اکتفاء گردید.

این مشکل البته نه تنها متوجه عوام کابل، بلکه متوجه اهالی سراسر افغانستان است. از همین خاطر است که ما مردم در معامله دستوری و املاتی با دو "های" "ملفوظ" و "غیر ملفوظ" مشکلی عظیم داریم!!! و از همه مهمتر که مردم ما "های ملفوظ" آخر کلمات را در هنگام تلفظ یا ساقط میکنند و یا اینکه آن را به مانند "های غیر ملفوظ" تلفظ مینمایند؛ و مشکل از همینجا شروع میگردد. در هر دو مورد مثال میزنم:

- حذف "های ملفوظ" از آخر کلماتی مثل "شاه، گناه، چاه، تباه، گیاه، پناه، سیاه، کوه، شکوه، ستوه، تشبیه، توجیه، شبیه، وجیه، ... و تلفظ کردن آنها در هیئت "شاه، گناه، چاه، تبا، گیاه، پناه، سیاه، کوه، شکوه، ستوه، تشبیه، توجیه، شبیه، وجیه، ...".

- مغالطه کردن "های ملفوظ" آخر کلماتی از قبیل "ابله، ده، ده، واله، سپه، تبه، شه، توجه، متوجه، مشتبه، تشبه، الیه، علیه، ..." با "های غیر ملفوظ" و یا چیزی نظیر آن. بلی! زبان عامیانه کابلی، "های ملفوظ" این کلمات و صدهای دیگر نظیر آنها را مثل "های غیر ملفوظ" تلفظ مینماید!!!

شایان تذکر است که ایرانیان که "های ملفوظ" را درست و کما هو حقّه تلفظ میکنند، بسیار کم دچار مشکل املائی ازین نگاه میگردند. در باره "های ملفوظ" و "های غیر ملفوظ" در بخش اول سلسله "مشکلات املائی دری زبانان" پورتال "افغانستان آزاد - آزد افغانستان" به تفصیل و در سبک و هیئت کلاسیک و مکتبی گپ زده ام.

با مد نظر گرفتن این شرح میبینیم که در زبان عامیانه کابلی چندین کلمه "بار" داریم:

- "بار" در عوض "بهار"

- "بار" در عوض "بهر"

- "بار" در مفهوم اصلی آن که سه لغت متفاوت را میرساند:

- یکی "بار" در معنای لغتی که در عربی با کلمه "محمول" افاده میشود.

- دیگر "بار" در معنای "میوه" و "ثمر". درین مفهوم "بار" مرادف و برابر با "بَر" است.

- و دگر "بار" در معنای "دفعه" و "کرت". باید متوجه بود که عوام کابلی "بار" را مستقلانه درین مفهوم بسیار به ندرت استعمال میکنند؛ یعنی برخلاف آنچه در دری ادبی و مکتوب ما و فارسی ایران کلاً تداول دارد. اما "بار" را در ترکیب با کلمات دیگر استعمال مینمایند؛ چنان که "دوباره" گویند یا "دوباره دوباره" و یا "دوباره دُور". زبان عامیانه کابلی در عوض "بار" دری، کلمات "دفعه" و "کرت" را که هر دو عربی اند، و کلمه "گشت" دری را وسیعاً استعمال میکند.

"کرت" اصلاً به تشدید "راء" است، که در زبان دری ما آن را بدون "شدّ" تلفظ میکنند. یگانه وقتی که "تشدید" در زمینه جلوه گر میشود، وقتی ست که جمع عربی این کلمه را به کار ببریم و "کرات" بگوئیم؛ البته در زبان ادبی و تحریر. زبان ادبی و مکتوب ما مگر کلمه "کرت" را در حال مفردش به ندرت به کار میبرد و در عوض از کلمات "بار و دفعه و مرتبه" استفاده میکنند. در دری قدیم ولی چنین نبوده، بلکه "کرت" را در کلام بزرگان مفخمی چون ناصر خسرو بلخی هم بسیار میخوانیم. چنان که در سفرنامه خود فرماید:

« ... و او یکی از صالحان و بزرگان بوده، و چون با من دلیلی ("دلیل" یعنی "راهدل" - شرح از معروفی) نبود که آن راه داند متحیر میبودم، ناگاه از فضل باری، تبارک و تعالی، همان روز مردی عجمی با من پیوست که او از آذربایجان بود، و یک بار دیگر آن مزارات متبرکه را دریافته بود، کرت دوم بدان عزیمت روی بدان جانب آورده بود... »

(صفحه 26 سفرنامه ناصر خسرو، به تصحیح داکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ چارم 1370، چاپ

گلشن)

ده / دیه / دیهه / دیهکی / دهاتی:

کلمه دری "ده" با کسر دال و "های ملفوظ" در ادبیات ما به اشکال "دیه" (با "یای مجهول" و "های ملفوظ") و "دیهه" (با "یای مجهول" و مختوم به "های غیر ملفوظ") هم استعمال گردیده است. چنان که در بحث کلاسیک "های غیر ملفوظ" می آورند، این "هائ" در اصل خود یا "ک" بوده و یا "گ". و زبان عامیانه دری کابلی که بر اصل توجه دارد، با وارد کردن "یای نسبت" بر کلمه "دیهه" که در اصل خود "دیهک" بوده است، کلمه زیبایی "دیهکی" را ساخته و وسیعاً استعمال میکند. زبان ادبی و تحریر دری هم بیکار ننشسته و در عوض، ترکیب "دهاتی" را وضع و استعمال میکند، که اساس درست و صائب صرفی ندارد؛ چون ساخت آن با قواعد صرف دری جور نمی آید؛ بدین معنی که:

زبان ادبی و مکتوب دری کلمه دری "ده" را به قاعده عربی با "آت" که یکی از "ادات جمع سالم" عربی و محض مخصوص کلمات عربی میباشد، جمع بسته و ترکیب "دهات" را ساخته است. بعد "یای نسبت" را در آخر "دهات" آورده و ترکیب "دهاتی" را درست کرده است. صرف نظر از تداول آن بین مردم، بر ترکیب "دهاتی" چند ایراد وارد است:

- اول اینکه کلمه "ده" دری را با علامه جمع عربی، جمع بندی کرده از آن "دهات" ساخته اند.
- "یای نسبت" معمولاً بر کلمات مفرد وارد میگردد؛ چنان که صفات نسبی "کابلی، مزاری، قندهاری، هراتی، مکتبی، آسمانی، زمینی، قرآنی، مسیحی، عیسوی، قرمزی، شیرابی، کاغذی، تخمی، بانگی، نقره ئی، فیروزه ئی، طلائی، آهنی، سنگی، چوبی، و غیره" به همین قاعده درست شده اند. در موارد بس نادر و استثنائی مگر "یای نسبت" را بر کلمات جمع هم می آرند، که خلاف قاعده است؛ مثلاً "خراباتی، مطبوعاتی، تشکیلاتی، ..." کلمه "دهاتی" هم از همین سنخ و از جمله کلماتی ست که مخالف قاعده کلی و عام، با وارد کردن "یای نسبت" از کلمه جمع "دهات" ساخته شده است.

کاش "زبان ادبی" و "لفظ قلم" ما، از معلم اصلی خود که "زبان عوام" است، کلمه فصیح و صحیح "دیهکی" را قرض گرفته و در عوض کلمه نافصیح "دهاتی" خود استعمال نماید!!! یقین دارم که اگر ایرانیان "سره پرست"، ترکیب زیبایی "دیهکی" کابلی را شنیده و دریابند، فوراً آن را وارد گنجینه لغات سره ادبی خود خواهند ساخت!!!

رویگردان / چپه گردان / دستگردان / بلاگردان / آسیای گردان:
میبینم که با طرح این ترکیبات زیبایی عامیانه، باز وارد بحث لغات "گشتن / گشتاندن / گردیدن و گرداندن" میگردم:

- زبان عامیانه کابلی ترکیب "رویگردان" را در دو مفهوم ذیل استعمال میکند:
- یکی که مخفف صفت فاعلی "رویگرداننده" است و به کسی گفته شود که از کاری یا چیزی روی گرداند و یا گشتانده باشد. مثلاً گویند:

"تو از هیچ کار رویگردان نیستی!!!"

یعنی که جرأت دست انداختن به هر کاری را داری!!!
- و دگر در مفهوم صفت مفعولی "رویگرداننده" و آن معمولاً به حیث صفت لباسی گفته شود که "چپه گردان" شده باشد. کلمه "رویگردان" را با "کردن" و "شدن"، گردان میکنند. مثلاً "کُرتی خوده رویگردان کرد." یا "بالاپوشش رویگردان شده".

- "چپه گردان" مخفف "چپه گرداننده" است که صفت مفعولی میباشد. مردم کمبغل معمولاً لباس خود را "چپه گردان" میکنند و آن عملیه ای ست که طی آن لباس را از درزها باز کرده، رویه آن را به داخل زده و چپه لباس را رویه میسازند. با این فن و هنر رویه کهنه و شاریده جامه را به داخل برده و آن طرف نومانده را در روی کار قرار میدهند!!!!
- "دستگردان" هم صفت مفعولی و مخفف "دست گرداننده" و صفت متاعی ست که در بازار گرداننده و به فروش برسانند. متاع دستگردان را معمولاً به قیمت نازل میفروشند. از همین سبب شاعری با بهت و حیرتزدگی فرمود:

پیش مستان جام می، خوشتر بود از جام جم

طرفه قیمت این متاع دستگردان بوده است

- ترکیب "بلاگردان" را که صفت فاعلی ست، هم در ادب استعمال میکنند و هم در زبان عامیانه. "بلاگردان" یعنی "دافع بلا" و "سپر بلا" که هم برای شخص استعمال میگردد و هم برای شیء. زبان عامیانه و خصوصاً زبان زنان کابلی، مگر ترکیب "بلاگردان" را در هنگام ناز دادن و صدقه و بلاگرفتن کسی استعمال میکنند؛ مثلاً:

سر بدل و بلاگردانت شوم!!!

- ترکیب "آسیای گردان" را از روی طنز و طعنه برای کسانی استعمال کنند که چُپی ندارند و کسی را به گپ زدن نمیانند. مثلاً زنان در دم کسی گویند:

"زبان نیس که آسیای گردان اس!!!"

(زبان نیست که آسیاب گردان است!!!)

در شعر استاد استادان شعر دری، ابوالقاسم عنصری بلخی، ترکیب "گردان شدن سنگ آسیا" را چنین خوانده بودم:

چو در آسیا، سنگ گردان شود
مر او را فراوان بود خواستار

(صفحه 86 دیوان عنصری، چاپ داکتر محمد دبیر سیاقی، ...)

داکتر محمد دبیر سیاقی - مصحح دیوان عنصری بلخی - با وجودی که در یکی از نسخ خطی مورد استفاده اش، صریحاً "گردان" آمده، در مصراع اول در عوض ترکیب "گردان"، کلمه "جنبان" را آورده است، که چندان رسا نیست. چون به مراتب زیباتر و منطقی تر است که سنگ آسیا را با "گشتن و گردش" در ارتباط آوریم، تا با "جنبیدن و جنبش".

نانکور/ نانته:

وقتی در بخش هشتم در مورد "نان و نان خوردن و ..." نوشتیم، دوستی بس صمیم فرمودند، که از ترکیبات زیبایی که با "نان" پیوند دارند، یکی هم "نانکور" (نان کور) است. با تشکر از آن عزیز، اینک این لغت و قطب مخالفش "نانته" را باز میکنم.

وقتی ازین دو لغت زیبای کابلی زکری به میان می آرم، باز مفهوم اصطلاحی "نان" را مد نظر دارم؛ که "خوراکه پخته"، "طعام" و "غذاء" را میرساند. ترکیب "نانکور" را یکجای و پیوسته نوشته ام تا با ترکیب "نان کور" مغالطه نگردد، چون دومی را میتوان با "کسره اضافه" اداء کرد و مراد از آن نانی ست که مربوط به شخص "کور" (نابینا) باشد. در زمینه در بخش مربوط به یکجانبی و جدانویسی ترکیبات (یکی از بخشهای آخری "مشکلات املائی در زبان دری") مراجعه گردد.

"نانکور" به کسی گویند که هیچ کس نان(غذاء و طعام) اش را ندیده باشد؛ دقیقاً نقطه مقابل ترکیب "نانته". کلمه "نانکور" را مجازاً در مفهوم "مُسیک و خسیس و سخت و سگت و کِیسک" هم استعمال میکنند. باید گفته شود که کلمه "نانکور" با ترکیب و ساختی که دارد و مفهومی که از آن متصور و متبادر است، "صیغه مبالغه" را میرساند. و چنان که خواهد آمد، "نانته" نیز عین وجهه گرامری را دارد.

"نانته" که اصلاً "نانده" بوده و مخفف "نانهنده" است، به همین شکل و هیئت تلفظی در اذهان رسوخ یافته و از لغت اصلی خود فاصله گرفته است. چون نه "نانه" و نه "نانهنده" مفهوم منظور ترکیب "نانته" را افاده کرده نمیتوانند. چون "نانته" ترکیب وصفی ست، که مبالغه در "نان دادن" را افاده میکند و این کار از "نانه" و "نانهنده" ساخته نیست!!! پس "نانته" به کسی

گفته شود که بسیار به مردم نان بدهد و از خوراندن طعام و بذل و بخشش کار بگیرد. "نانتِه" مجازاً در مفهوم "سخیّ و بذّال و جوّاد" هم استعمال میگردد. جداً توجه باید داشت که هم "نانتِه" و هم "نانده" مختوم به "های ملفوظ" اند و "هَاء" در اخیر هر دو صریحاً تلفظ میگردد. این نکته را از آن گفتم تا کسی با آنها با قواعد کلمات مختوم به "های غیر ملفوظ" برخورد نکند!!!

ملفت هستم که این بخش بیشتر به دستور زبان تماس گرفت، تا به شرح لغات. چه کنم که زور قلم را ندارم و کابلیان تیز هوش از قدیم فرموده اند که :

"آمده ره ردی نیس!!!"

(آمده را ردی نیست!!!)

و

"هرچی پیش آمد، خوش آمد!!!"

(هرچه پیش آمد، خوش آمد!!!)